

شهر و شعر

محمد صالحی فرد

آشاره

حسرت بازگشت به روستا و گریز از شهر چه بصورت سمبلیک و چه حقیقی از جمله مضامینی است که در شعر شاعران معاصر حضوری چشمگیر دارد و تبدیل به یکی از دغدغه‌های مضمونی شعر معاصر شده است آقای محمد صالحی فرد که کارشناس ارشد برنامه‌ریزی شهری هستند و دستی نیز در شعر دارند در مقاله شهر و شعر با نگاهی متفاوت به تبیین دیدگاه شاعران نسبت به شهر و شهرنشینی و دلایل گریز آنها از شهر پرداخته‌اند.

مقدمه:

ادبیات هنر بیان ذوق، احساس، اندیشه‌ها و باورهاست. آرمانها، آمالها و آرزوهایی که در قالبهای کلاسیک یا نو، در نظم و نثر شکل می‌گیرد و شاعران شهروند امروز نیز با دیدی متأثر از ساختارهای فرهنگی - اجتماعی و حتی سیاسی - اقتصادی، مکان برآوردن اندیشه‌ها و ایده‌آلهای خویش را به تصویر می‌کشند و این مکان همان است که از شار دیروز تا شهر امروز را دربر می‌گیرد.

درواقع شهر در بستر تاریخ همچون نهالی نارس یا می‌گیرد و رشد می‌کند، تنه‌اش انبوه می‌شود و شاخ و برگ پیدا می‌کند. در این رهگذر در مسیر خویش بلوریها، انتقادات، ستایش‌ها و غارتها از یکسو و موسیقی طرب‌انگیز و گاه غمبار گروهها و طبقات مختلف جامعه (در سطح ملی یا بین‌المللی) از سوی دیگر واقع می‌شود و گاه به صلابت اسطوره‌های افسانه‌ای بدل می‌شود و جسارت، نجابت و استواری دماوند را پیدا می‌کند و گاه چون غنچه‌ای در مسیر باد بریز می‌شود. برای شاعران شهر جنگل، روم و خیال، هیجانات و سرای فریبند است که مرزهای درخشان را در صبه جواهرات جلا گرفته پنهان می‌دارد و عدم و نیستی را با ظاهری زیبا و فریبا می‌پوشاند. (۱)

دردهای من / گرچه مثل دردهای مردم زمانه نیست / درد مردم زمانه است / مردمی که چنین پوستنشان / مردمی که رنگ روی آستینشان / مردمی که نامهایشان / جلد کهنه شناسنامه‌هایشان / درد می‌کند / درد بحرف نیست / درد نام دیگر من است / من چگونه خویش را صنا کنم. (۲)

امروز شاعران، تنها خیال پرانان عالم آرزوها و غایت‌ها و ایده‌آل‌ها نیستند. شاعران امروز، توده‌ای از مردم هستند که گاه با تمدن و شهرنشینی امروز همسو می‌شوند و به ستایش و تمجید آن می‌پردازند و گاه موجی سهمناک تا بنیادهای زندگی آشفته امروز، سیمای سنگی و آهنی بناهای امروز و شهر امروز را برانندازند.

بیگانه نیست شاعر امروز / با دردهای مشترک خلق / او با لبان مردم لبخند می‌زند / درد و امید مردم را / با استخوان خویش / پیوند می‌زند.

از روی زندگیست که شاعر / با آب و رنگ شعر / نقشی به روی نقشه دیگر / تصویر می‌کند.

او شعر می‌نویسد یعنی / او دست می‌نهد به جراحات شهر نیز / یعنی / او قصه می‌کند به شب از صبح دلنیر / او شعر می‌نویسد یعنی / او دردهای شهر و دیارش را فریاد می‌کند / یعنی او با سرود خویش / روانهای خسته را / آباد می‌کند. (۳)

شاعر امروز با آن روح لطیف و پر از احساس خویش از زندگی امروزی که بازتابی از تفکر و تمدن انسان امروزی است سخن می‌گوید و مثلاً برای نشان دادن زادگاه خویش می‌گوید:

من در میان توده سازنده‌ای قدیم به مرصه هستی پا نهادم /

اگرچه نان ندارد اما بجای آن / میدان دید و باز وسیعی دارد / که مرزهای فصلی جغرافیایش / از جانب شمال به میدان طراوت و سبز تیر و از جنوب به میدان یاستانی اعدام / و در مناطق پرازدحام به میدان توپخانه رسیده است. (۴)

ملاحظه می‌کنیم که چطور شاعر ضمن اشاره به چشم‌انداز و سبک معماری، موقعیت جغرافیایی، نحوه تردد زادگاهش را بیان می‌کند و حتی با دیدی ظریف کارکرد میدانی را بیان می‌کند.

۱. شهرسازی، معماری و شاعران:

خداوند انسان را آفرید و انسان شهر را ساخت. (۵)

در حقیقت شهرسازی جدید، از یک طرف توسط معماران متعدد و فراتر از ظرفی توسط سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاران و بورس‌بازان از طرف دیگر توسط مهندسان راه و ساختمان و ترافیک و امکانات تکنولوژیکی آنها و مهمتر از همه توسط ماشین (اتومبیل، آسانسور، قطار، جرثقیل، مصالح ساختمانی جدید...) مورد تهاجم بی‌امان قرار می‌گیرد. (۶)

شهر پیدا بود: رویش هندسی سیمان، آهن، سنگ / سقف بی کفتر صدها اتوبوس (سهراب سپهری) (۷)

بی‌مورد نیست اگر شاعری شهر خویش را با نام سنگستان اینچنین تصویر می‌کند:

جمعه آخر فروردین است / یاد تنهایی خود می‌افتی / خاطرت می‌آید / کودکانی / در خلوت پارک / توپ سنگی فلزند / سرسری بازی شان هم / سنگی ست.

پای گلخانه‌های سنگی / می‌اندیشی / به بهار عبث سنگستان / ابر بالای سرت / سرباران دارد / با دلت / می‌گویی: من / به تنگ آمدم از این همه سنگ. (۸)

متأسفانه عدم نگرش معماران، مهندسان عمران، شهرسازان و حتی برنامه‌ریزان شهری و بویژه مدیریت شهری به اینکه شهر بعنوان یک کل دارای ارزشی بیشتر از تگ‌تک اجزاء است و تسلط حجم بزرگی و عظمت و نه زیبایی، لطافت و طراوت سبب شده است تا شاعران شهروند شهر را تنها دیواره‌های آهنی و بتونی بدانند و نه مکانی برای زندگی:

باغ در جاری خزان: برهنگیست / در پناه کدامین شکوفه به امتداد بهار باید رفت؟ شب از کثرت شفاف ستاره: نهی است / در التماس کدامین ابر باید خفت؟ اینجا احتضار زمین است: در افتضاح حصار / ورود دستانت در التفاف دشت می‌خشکد / اینجا دیوار است: دیوار / اینجا آهن است: آهن / آهن / اینجا دری نیست: بس ما با تقدد کلیدهامان / به کشایش سبز کدامین قفل / آمده‌ایم؟ (۹)

شاید اغراق نباشد که اگر بگوییم یکی از راه‌لهای کاهش

ناهنجاریهای اجتماعی، افزایش امنیت، توجه به بهداشت روانی شهروندان، افزایش امید و خوش بینی در شهروندان، ایجاد امنیت خاطر، بهبود روحیه کار و فعالیت و... توجه به معماری و شهرسازی در قالب آرمانهای انسانی است تا شاعران شهر را اینگونه در منظر خویش به تصویر نکشند:

در این کوچه‌هایی که تاریک هستند / من از حاصل ضرب
تردید و کبریت می‌ترسم / من از سطح سیمانی قرن می‌ترسم / بیا
تا نترسم من از شهرهایی که خاک سیاشان چراگاه جرتفیل است
/ مرا باز کن مثل یک دربه‌روی هبوط گلایی در این عصر معراج
پولاد

(سهراب سپهری: به باغ همسفران) (۱۰)

آیا فرصت آن نرسیده است تا به ترس بی‌پایان شهروندان از فضای خالی از آرامش، فضای کسالت‌بار شهرهای محصور در بتن، آهن و سیمان خاتمه دهیم؟

۲. شهر و اکولوژی اجتماعی

توجه شهرسازان به ساختار اکولوژیک شهر و مسائل اجتماعی منبث از آن بیشتر در دهه‌های اخیر نمود داشته است بررسی هجوم و توالی اکولوژیک در شهر، ساختار طبقاتی شهر (شمال شهر - جنوب شهر)، گتوهای (۱۱) شهری، عوامل اساسی در شکل‌گیری بعد سوم سکونت انسانی (حاشیه‌نشینی، زاغه‌نشینی، کپرنشینی و...)، اثرات ساختارهای اقتصادی - اجتماعی موثر در شکل‌گیری بافت‌های شهری و مورفولوژی شهری، چشم‌اندازهای اجتماعی شهرها، توجه به عوامل موثر در ایجاد فساد و بزهکاریهای اجتماعی،... همه و همه به نوعی بیانگر اهمیت اثرات متقابل شهر و ساختارهای

اکولوژیک اجتماعی آن است. شاعران را اگرچه نمی‌توان

شهرسازان حرفه‌ای نامید و از آنها نمی‌توان انتظار

داشت تا تئوریهای خشک و بی‌روح را در بحث

ساختار اکولوژیک شهر در حافظه سپرده و سپس

مراحل هجوم و توالی اکولوژیکی در شهر را

طوطی‌وار بیان کنند و به دنبال آن علل

و عوارض و پیامدهای این هجوم‌ها

و جایگزینی‌ها را برشمارند اما این

گروه را می‌توان شهروندان

خروشان و عصیانگر و باحساس

و ادراک مضاعف دانست.

شهروندانی که ساختار اقتصادی

- اجتماعی دوگانه شهرها (دو

آلیسم شهری) را می‌بینند و ایمان

می‌آورند که برجسته‌ترین

ویژگیهای شهرهای جهان سوم

[یا این اواخر کشورهای در حال

رشد] همان ساختار عامیانه بالا

شهر و پایین شهر و یا شمال شهر

و جنوب شهر است.

شاعران در نشان دادن تباین

و تعارض شدید در بین شهرها

و مناطق شهر دانسته و یا ندانسته

به زیبایی هرچه تمامتر گتوهای

شهری و حاشیه‌نشینی را با

معضلات فراوانی که دست به

گریبانند به تصویر می‌کشند.

پرلن (۱۹۷۶) در حال و

هوایی شاعرگونه به توصیف واقعی و حقیقی از حاشیه‌نشینیان ریودوژانیرو می‌پردازد و با دیدی واقع‌بینانه می‌گوید:

اگر از خارج به مفت‌آباد (در ریو دو ژانیرو) بنگریم، زاغه‌ای
کثیف و بسیار شلوغ را می‌بینیم.

زنان با سطلهای بزرگ فلزی پرآبی که بر سر نهاده‌اند در
رفت‌وآمد هستند و یا کنار نهر رخت می‌شویند. مردان در میخانه‌ها
پلاس‌اند، گپ می‌زنند یا ورق‌بازی می‌کنند و کودکان عریان در
خاک و گل به بازی مشغولند. خانه‌ها از آهن‌پاره‌هایی برپا شده‌اند
که دیگران دور ریخته‌اند. (۱۲)

و شاعری دیگر از همین منظر بیان می‌دارد:

من یک آواره‌ام (۱۳) / آواره به هر دلیل / با کوله‌باری از مسرت
و اندوه / دست دختر کوچکم در دست نگاه پراضطراب همسر
خسته‌ام در راه / در انتظار نگاه یاس‌آلود دیگری از من.

○○○

چه فرقی می‌کند که از کجا می‌آئیم / از زورآباد کرج یا سامان‌آباد
اردبیل / یا از آلتین داغ آنکارا یا از قلب مکزیکوسیتی / و یا از طرف
قاهره / شرکت‌کنندگان هییتات / به خاطر سازمان دادن ما در
استانبول گرد آمدند / غذاهای خوب خوردند / قهوه داغ و نوشیدنیهای
خنک نوشیدند / بی‌خبر از سوز سرمای پیاده‌روهای ازبیر / و گرمای
طلاقت‌فرسای بوتسی‌های کلکته / در میدانهای شهر استانبول / که
آنروزها خیلی تمیز بودند / پایکوبی کردند / و رفتند تا ۲۰ سال بعد
/ تا آن موقع دختر من ازدواج خواهد کرد / و پسر من نیز / و آوارگان
بیشتر / و باز هم بیشتر از پیشواز هییتات.

شاعر بیان می‌کند، بیگانگی شهروندان با هم و عدم درک
و احساس دیگران شاید ریشه در
ساختار طبقاتی جامعه داشته
باشد. ساختاری که فاصله‌ای
بسیار را میان رأس هرم و قاعده
آن ایجاد کرده است و فریادها
و دردهایی که در میانه هرم راه
به جایی نمی‌برند و در
ته‌کوچه‌های بن‌بست مدفون
می‌شوند.

از عطرهاى پاریس / تا صدای
بمبئی / از الهیه و فرشته / تا
شوش، جوانمرد، عبدال‌آباد و
سی و چهل خراب‌آباد دیگر
/ شهروند تقاله، سلانه سلانه
راه می‌رود / با برج‌ها، بانک‌ها
و کلاهدارها و کله‌خرها
لاس می‌زند.

از هیوندا سبقت می‌گیرد
/ و بی‌خیال، تخمه می‌شکنند
/ زیرا زنش در بیمارستان
قرچک آبستن سلطان است
/ اینجا کجا و هرات کجا؟!
(اقبال مظفری با شعر تا
بوق سگ)

۴. شهر و هویت ملی

اگر تاریخ را آئینه تمام‌نمای
زندگی اجتماعی انسان بدانیم،
در این صورت شهر نمود و



نشانه‌های تمام و کمال از تاریخ است و شهروندان امروز و در این میان شاعران شهرونده تاریخ را در خشت و آجر تک تک ساختمانها و ابنیه‌های برجای مانده از دورانه‌های پرشکوه و عظمت و یا نزول و هبوط جستجو می‌کنند و گاه از آن به بزرگی و شوکت یاد می‌کنند. شوش را دیدم (۱۴) / این ابر شهر / این فراز فاخر / این گنمیخ این کهن تصویر تاریک / از شکوه و شوکت ایران یازینه / تخت جمشید دوم، نام بلند آریایی شرق و اخوان که گویی خوشتن را در شهر کهن شوش می‌بیند، چه زیبا و ظریف از سبک معماری و ویژگیهای این بزرگ شهر تاریخی سخن می‌راند.

با در و دیوارها، سقف و ستون‌هایی چنان زیبا و رویایی / بشن و بالا، خشتی از رز خشتی از نقره / سطح و سقف آبیگینه، و بلور. و شاعر آنچه‌چنان از سر عشق به وطن و آثار و میراث گذشته برجای مانده‌اش به توصیف می‌پردازد که معتقد می‌شود دیوار چین و سد اسکندر در برابر عظمت معماری این شهر، کاخساز عسکوت و خاکبازی کودکان را بیشتر شبیه است و سپس او ساکنان و شهروندان این شهر را که بر مدار راستی و درستی زندگی می‌کنند بهره‌مند از دین و دنیا می‌داند و سرشار از عشق و شور و شوق و یکرنگی و اخوان پس از غوری عمیق و ژرف‌اندیشی شاعرانه، آنگاه که مثل بیداری که از رویای شیرینی که اوج جلال و هیبت است، خویش را در خاک و خون فرجامی گنگ و مبهم می‌بیند متعجب‌وار و در حالتی شگفت‌زده و بهت‌زده می‌پرسد:

بر خراب این ابرشهر شگفت‌انگیز / بر مزار آن شکوه و شوکت
دیرین / ما پریشان نسل غمگین را / بر سر اطلال این مسکین
خراب‌آباد / فخر باید کرد، یا ندبه / شوق باید داشت یا فریاد؟
و در ادامه از نسل بی‌گند امروز می‌پرسد:

ای شمایان هر که در هر جامه در هر جای، بر هر پای ای /
نسل بی‌گند، ای / من دگر از این تماشاها و دیدن‌ها / خسته
شد روحم، به تنگ آمد دل، جانم به لب آمد؛ یا مرا نابود کن، یا خاک
یکسان، برویم جای یا بسازم همچون پاریس، نسل بی‌گند، ای /
و اما شاعران امروز نیز زادگاه خویش را با عشق بدان آب و
خاک به بزرگی می‌ستایند:

شهر من / شهر تهران / ازدهایی خفته بر پای البرز / دامی
نهفته بر دامان تاریخ / زخمی گشوده بر قلب ایران.

شهر من، تهران / دستپایت، بالهای باورم / کوجه‌هایت، رگهای
زندگانی

شهر من / آشیان من، کوی من / شهر بی‌امان / شهر شطرنجی
دوست دارم

اما گسترش بی حد و حساب شهرها و رشد لجام‌گسیخته آنها،
شاعران را نیز مانند سایر شهروندان آواره تاکجاآبادی می‌کند که در
مدینه فاضله شکل گرفته است و شاعر با کنجکاوی

خاص و ابهامی تلخ می‌پرسد:

من کنامین مهره ناخواسته‌ام

جایگاه من کجاست؟ (۱۵)

(شهر شطرنجی، منوچهر کهن)

و از همین درچه احمد شاملو در

شعر هجرانی تنها رویشگاه خویش را که

بالندگی آنرا به دنبال دارد سرزمین خود

می‌داند:

بگذار / آفتاب من / پیرهنم باشد / و

آسمان من / آن کهنه کرباس بی‌رنگ / بگذار

بر زمین خود بایستم / بر خاکی از الماس و

رعه‌ش درد / بگذار سرزمینم را / زیر پای خود

احساس کنم / و صدای رویش خود را بشنوم. (۱۶)

و این همان دوگانگی افتخار به تاریخ کهن و سردرگمی در تاریخ معاصر است. گاهی سنایش و تقدیر و عظمت از آنچه بوده و گاهی سؤال از کجانی خود و از جایگاه شهروند در ساختار و بافت شهرهای امروزی.

۵. شهر بیغوان یک مجموعه زیستگاهی و معیشتی:

● ۵.۱. شهر، آلودگی‌ها و شاعران:

رشد لجام‌گسیخته و بی‌برنامه شهرها بویژه شهرهای بزرگ کشور (نانشی از رشد طبیعی جمعیت شهری، افزایش مهاجرت‌های روستایی و...) به دنبال خویش افزایش تخریب محیط زیست و افزایش روزافزون انواع آلودگی‌ها را به دنبال داشته است. در این میان مراکز اصلی شهرها (C.B.D) به یک جزیره حرارتی تبدیل شده‌اند که آسمان تیره و تاریک آنها گاهی نمایان نمی‌شود.

انگار بر لب رود سیگار می‌کند دود

خورشید روز جمعه در پایتخت سایه (۱۷)

شاعر با بیانی روشن آلودگی شهر تهران را در یک روز جمعه به تصویر کشیده است. تحقیقات علمی اثبات کرده است که آلودگی هوا ضمن تأثیر بر رشد ذهنی و توانمندی افراد در انجام فعالیتها، تا حدود زیادی سبب افسردگی، دلنگی و کسالت شهروندان می‌شود. من اینجا بس دلم تنگ است / و هر سازی که می‌بینم بد

آهنگ است / بیا ره توشه برداریم / قدم در راه بی‌برگشت بگذاریم / ببینم آسمان هر کجا، آیا همین رنگ است. (۱۸)

البته آلودگی‌های موجود در متروپول‌های کشور تنها به آلودگی هوا ختم نمی‌شود. آلودگی صوتی، فاضلاب‌ها و پسابهای صنعتی و خانگی و... نیز شهروندان را همواره رنج می‌دهد. عمران صلاحی در شعر من بچه جوادی‌ام در ابتدا به آلودگی ناشی از ورود آبهای کثیف و آلوده به درون شهر اشاره می‌کند و می‌گوید:

این رودها خسته به میدان راه آهن می‌ریزند / میدان راه آهن / دریاچه‌ای بزرگ / دریاچه لجن / با آن جزیره‌اش / و ساکن
همیشگی آن جزیره‌اش / گفتم همیشگی؟ / آب از سه رود می‌ریزد
/ رود امیریه / سیمتری / شوش / و بادبان گشوده بر این رودها /
نکبت! (۱۹)

شاعر در ادامه به انواع دیگری از آلودگی‌های شهری اشاره می‌کند:

کشتارگاه در آخر جوادیه است
/ این سوی نازی‌آباد / و مردم محله
من هر صبح / با بوی خون / بیدار
می‌شوند.

او در ادامه به آلودگی صوتی که شهروندان این محله را دائماً رنج می‌دهد اشاره می‌کند:

در این محله اکثر مردم / محصول
ناله‌های قطارند / زیرا که نصف شب / چندین
بار هر مادر و پدری از خواب می‌پرد! / اینجا
قطار، زندگی مردم است / با سوت او به
خواب فرو می‌روند / با سوت او / بیدار
می‌شوند.

بنابراین شاعران حق دارند که

مجموعه‌های شهری را فاقد نشاط، سرسبزی،

طراوت و شادابی بدانند و بیان کنند که شهر خزان

است بی‌فریاد، خالی از صفا و سداقت و آسمانش تیره

و تاریک.



شهر خاموش من! آن روح بهارانت کو؟
شور و شیدایی اثبوه هزارانت کو؟
می خزد در رگ هر برگ تو خوناب خزان
نکتهت صبحدم و بوی بهارانت کو؟
آسمانت همه جا، سقف یکی زندان است
روشنای سحر این شب تارانت کو؟ (۲۰)

● ۵.۲. شهر، برنامه‌ریزی، طراحی و شاعران:

طراحان و برنامه‌ریزان شهر در فعالیتهای خویش چقدر توانسته‌اند
به آراستن شهر شاعران جامه عمل ببوشانند؟
دهلیزی لاینقطع / در میان دو دیوار / و خلوتی / که به سنگینی
/ چون پیری عصاکش / از دهلیز سکوت می‌گذرد / و آنگاه / آفتاب
/ و سایه‌های منکسر / نگران و منکسر / خانه‌ها / خانه‌خانه‌ها /
مردمی و فریادی از فراز: - شهر شطرنجی! شهر شطرنجی!
دو دیوار / و دهلیز سکوت / و آنگاه / سایه‌هایی که از زوال آفتاب
دم می‌زند / مردمی و فریادی از اعماق: ما مهره نیستیم! ما مهره
نیستیم.

(احمد شاملو: کوچه)

آیا زمان آن نگذشته است که طراحان و برنامه‌ریزان شهری
از شهروندان بعنوان مهره‌هایی متحرک در بازی شطرنج استفاده
نکنند و هر روز با فرمی تازه و شکلی جدید عناصر شهری را جابه‌جا
نکنند؟

نگاهی به مکان‌گزینی فضایی عناصر و اجزاء شهری نشان
می‌دهد که فضای کاملاً تصنعی و بی‌روح این فضاها، چشم‌اندازی
دلنشین را به رهگذران و تماشاگران عرضه نمی‌دارد.
توقف می‌کنی / در کنار ویتترین‌ها و نئون‌ها / و شهر / فقط
گامی است در لحظه‌ای / که با چشمانت، پلک‌های عصر را باز
می‌کنی / و یاس‌ها و گل‌های مصنوعی را / در کپک‌شانی بی‌ستاره
می‌آرایی. (۲۱)

(شهرام شاهرختاش = در کنار ویتترین‌ها)

بنظر می‌رسد خط‌های کج و موج طراحان و محاسبات رایانه‌ای
بی‌سر و ته برنامه‌ریزان و تئوریهای به دور از واقعیت آنها (عدم
توجه به رئالیسم) سبب شده است تا علیرغم صرف هزینه‌های

کلان عملاً شهر بعنوان یک سیستم
فاقد خروجی‌های (out) (put مفید
با بازده مناسب باشد زیرا شهروندان
همواره به دنبال فرار از این دست
ساخته خویش می‌باشند.

ما از حصارهای مومی شب /

زدانه می‌رفتیم / که در پایشان

روسیان آواره / در انتظار «شیر یا خط»

سکه قلبهای مردان تنها بودند / ما از

دیوارهای کاهگلی می‌رفتیم / که سرهای

آهنی / از بوی استفرغ و آمونیاک / قرص

آسپرین را / از آگهی روزنامه‌ها / گدایی

می‌کردند. (۲۲)

در کوچه‌های گرم تب‌آلوده / شب،

بسته بود راه نفس‌ها را. / هر خانه‌یی به

خاطر من آورد / دلنگی فضای قفس‌ها را. (۲۳)

و شاعران نیز مانند سایر شهروندان که هدف

نهایی خویش را خوشبختی و سعادت می‌دانند وقتی

خود را در طراحی بی‌نظم، برنامه‌ریزی مبهم و دنیای

ناشناخته گرفتار می‌بینند از خود می‌پرسند:

آیا درون هر دیوار / سعادت هست و سعادت‌مندی و حسادت؟
- که چشم‌اندازها از اینگونه / مشبک است و آسمان زتدانی است
از بلور؟ (۲۴)
(احمد شاملو)

● ۵.۳. شهر، انتظارات و شاعران:

با آغاز صنعتی شدن شهرها و هجوم گسترده کارگران مهاجر
و فضای لازم برای آنها جهت مسکن، گذران اوقات فراغت حمل‌ونقل
و... اولین نموده‌های شهرنشینی، جدید نمایان شد و آن ازدحام و
شلوغی بیش از حد بود و امروزه نیز به دلایل مختلف از جمله کمبود
اراضی شهری جهت کاربریهای مختلف، کمبود منابع مالی شهرداریها
و سازمانهای مختلف جهت تأسیسات و ارائه خدمات، رشد شتابان
جمعیت شهری و... سبب شده است تا شهروندان برای دستیابی
به خدمات مورد نظر (آموزشی، بهداشتی، حمل‌ونقل و...) انتظارهای
طولانی را تحمل کنند.

پیامبران نوحاسته دیر آمدند و زود رفتند / ندیدند که انتظار در
یک بیمارستان / از مرگ آسان‌تر است / پیامبران نوحاسته دیر آمدند
و زود رفتند / ندیدند که در چاه‌ها ماشین‌های کوکی / رهروان را
پشت سر گذاشت و در کنار چاه‌ها می‌کاشت / و در خاک‌های کهن
رویان / پیامبران نوحاسته دیر آمدند و زود رفتند / تا اشیاء عتیق
موزه‌ها ننگرند. (۲۵)

و این انتظارهای همیشگی، طولانی و خسته‌کننده و کسالت‌بار
هرروزه در حمل و نقل‌های بین شهری و خارج از شهرها دیده
می‌شود اما بنوعی این است: شهرسازان، طراحان و برنامه‌ریزان شهر
جهت جلوگیری از اتلاف بی‌رویه وقت شهروندان، افزایش سرعت
در تردهای شهری و جلوگیری از هدر رفتن انرژی فراوان شهروندان
چه کرده‌اند؟

ما سالهاست منتظر مقصد هستیم / ما در کمین حرکت و ماشین
/ ما در تقاطع تاریخی خیابانها / در امتداد کوروش / و در نهایت تخت
جمشید / در این صف بلند زمان / کاوه‌های پیره / یا ما / کنار ما /
خمیازه می‌کشند.

شاید که اسب تند فریدون / اسب پولاد / از آسمان به زیر بیاید
/ ما را به مقصد برساند / ماشین آبی شمران / افسوس / آمدنی
نیست. (۲۶)

اما امروزه شهروندان تنها برای استفاده از سرویس‌های حمل
و نقل، خرید کالاها و اوراق مورد نیازشان، دستیابی به خدمات
آموزشی یا بهداشتی و... نیست که مدت‌ها انتظار را سپری می‌کنند
بلکه بسیاری از شهروندان در انتظار یک خبر یا اتفاق افتادن واقعه‌ای
هستند که مسیر تکراری و خسته‌کننده همیشگی خویش را تغییر
دهند.

طاهره صفارزاده در شعر «خبر

سالها» انتظارش را اینگونه توصیف

می‌کند:

ایوان خانه‌ام / به وسعت قبری /

از آفتاب و خاک / نشسته‌ام به وسعت

قبر / و منتظرم که دست رهگذری /

ادامه دستام باشد / و قفل خانه را بگشاید

/ صدای خسته کفشی می‌آید / صدای

تیزی زنگ / از قمر پلکان / مهمانی آمدست

بگوید / امروز هم هوا دوباره گرفته است /

امروز هم هوا دوباره خراب است. (۲۷)



● ۵.۴. شهر، فقر اقتصادی و شاعران:

صرفنظر از اینکه ساختارهای اقتصادی زیربنای تمامی ساختارهای شهری، بافت و مورفولوژی شهری است قطعاً یکی از ویژگیهای شهرها بویژه کلان شهرها در کشورمان تضاد طبقاتی و اختلاف سطح زندگی است و از سوی دیگر بیکاری (فصلی، کاذب، پنهان، واقعی و...) نمود بارزی در چشم‌اندازهای شهری دارد و متأسفانه حتی شاغلان رسمی، بیمانی، کارگری... نیز توان تأمین تمامی نیازهای خویش را ندارند.

امروز باتک‌های بزرگ / فلک نداشتن‌های کودکان است / کارمندان بی‌حوصله و خسته‌اند / کارمندان از تهی بودن و تنگدستی / اسکناس‌ها را می‌شمارند / و حماسه این است که انسان سترون / در آرزوی کلاف‌های کاموا می‌سوزد. (۲۸)

عدم امکان تأمین نیازهای ضروری زندگی بویژه از جانب کارمندان، آنها را به زندگی چندشغلی و بویژه زندگی متکی بر قسط وادار کرده است و شاید کمتر شهروندی را بتوان یافت که بار بهره‌های سنگین اقساط را بر توش خود احساس نکند.

گیرم تمام پنجره‌ها را بکشایند / گیرم تمام درها را بکشایند / ای بنده خمیده / از آوار بار قسط / اقساط ماهیانه / سالیانه / جاودانه / آیا تو قاضی برای نشان دادن داری / و صدایی برای آواز خواندن / سرک کشیدن کوتاهان از بلندی دیوار / چندین قامت کم دارد. (۲۹)

شاعران در اعتراضی واضح و آشکار به مسئولین و دست‌اندرکاران تأمین هزینه‌های اقتصادی شهروندان، و درخواست از آنها در جهت حل معضلات و مشکلات اقتصادی ساکنان شهر، به برنامه‌ریزان، طراحان و معماران شهر نیز شکوه و اعتراض خویش را اعلام می‌نمایند که چرا فضای شهرها نیز (صرفنظر از زندگی افراد) فضای قسطی است:

از زمین قسطی می‌آدمم / که تنفس مرا به سفته فروخته بود / از انتهای بانک‌ها / با تقدیر نزول / به تحمل ویتترین‌ها می‌آدمم / فضای قسطی شهرم را تکه‌تکه می‌کردم / و با پشقایهای لمایی مجروح / در تناول بسم‌الله می‌نشستم / کدام مکتب زیرکی را از من پنهان کرده بود؟ / که در بادهای تفکیک گم می‌شدم / و کفش پاییزی نداشتیم / تا خود را به بهار رسانیم.

من از بلاغت زخمی عشق / با فصاحت قسطی می‌آدمم / در خیابانهای گازوئیل / برق / تبلیغات / اقساط قلیها / از درخت‌های بی‌فصل پلاستیکی / آویزان بودند / دارکوبها / اقساط شماره می‌کردند. (۳۰)

بنابراین از دیدگاه جامعه‌شناسی و حتی روانشناسی یکی از زمینه‌های مهم فساد و بزه‌کاریهای اجتماعی گسترش روزافزون فقر است. افزایش بی‌حد و حصار زندانیان در سالهای اخیر نسبت به دهه‌های گذشته بویژه در شهرها ریشه در نابسامانی‌های اقتصادی، عدم پاسخگویی برنامه‌های توسعه اقتصادی - اجتماعی (برنامه‌های ۵ساله)، نتایج زیانبار اقتصادی بر جامعه مانده از گذشته، عدم اتخاذ یک الگو یا مدل کارآمد در ساختار اقتصادی و... دارد.

گر برآنیم تا دگر باره بچه‌ها در دفتر مشقشان واژه فقر را با

حروف الفبا به نگارش درنیاورند (۳۱) و شهر برای

همگان محیطی با حداقل نیازهای اولیه انسان

باشد لازم است در ساختارهای اقتصادی

شهرها یک تحول زیربنایی ایجاد شود زیرا

دیگر تنها تئوری پردازی اقتصادی در قالب

مکتب‌های اقتصادی چون دیدگاه کلاسیک

یا محافظه‌کارانه، دیدگاه رادیکال، دیدگاه

اصلاح طلب یا میانه‌رو؛ نئوکلاسیک‌ها و...

نمی‌تواند به کاهش فقر، گرسنگی، برهنگی و...

در شهرها بینجامد.

تن پوش فصل نگران است / گناه را برهنه اعدام کن / خرس کوکی / خواب عسل می‌بیند / گرسنگی را اعدام کن / آدمک غم نان می‌داند / فقر را اعدام کن / رخت شادی به تنم می‌پوسد / برهنگی را اعدام کن. (۳۲)

(شکوفه فقیه = اعدام)

۱. فرید دبا... جغرافیا و شهرشناسی، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۷۵.

۲. امین پور قیصر، گزینه اشعار، انتشارات مروارید، تهران، چاپ دوم

۱۳۷۸، ص ۶۶

۳. شاملو احمد، هوای تازه، انتشارات نگاه - زمانه، چاپ هشتم، تهران،

۱۳۷۲، ص ۸۵

۴. جعفری عبدالرضا، فروغ جاودانه، انتشارات تنویر، تهران، ۱۳۷۸،

ص ۵۹

۵. گوهر شاعر انگلیسی

۶. بحرینی حسین؛ تجدید، فروتنی و پس از آن در شهرسازی،

انتشارات دانشگاه تهران؛ ۱۳۷۸؛ ص ۲

۷. ترابی ضیاءالدین؛ سهرابی دیگر؛ انتشارات افق؛ بهار ۷۵؛ تهران؛

ص ۱۲۵

۸. فومنی شیون؛ آئینه دار آب؛ تصحیح مهدی خطیبی؛ نشر روزگار؛

تهران؛ ۱۳۷۹؛ ص ۱۷۴

۹. شاهرختاش شهرام؛ خوابهای فلزی؛ چاپخانه زهره؛ ۱۳۴۶؛ تهران؛

ص ۵۶

۱۰. سپهری سهراب، حجم سبز؛ انتشارات طهوری؛ تهران؛ ۱۳۴۶؛

ص ۵۴

۱۱. chetto: گنو منطقه یا محله‌ای از شهر است که در آن اقلیت‌های

مذهبی، قومی و زبانی در نتیجه فشارهای اجتماعی، اقتصادی و قانونی به

صورت جدا از سایر گروه‌های شهر زندگی می‌کنند. برگرفته از شکوهی

حسین، جغرافیای اجتماعی شهرها، انتشارات ماجد، تهران، ۱۳۷۳، ص ۶۳

۱۲. آلن گیلبرت و ژوزف گاکلر، شهرها، فقر و توسعه، ترجمه پرویز

کریمی ناصر، چاپ اول، انتشارات اداره کل روابط عمومی و بین‌المللی

شهرداری تهران، زمستان ۱۳۵۷، ص ۲۶۷

۱۳. جمالی فیروز - هیئات

۱۴. حقوقی محمد، شعر زمان ما (۲) (مهدی اخوان ثالث)، انتشارات

نگاه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۶، ص ۳۴۳

۱۵. منوچهر کهن؛ در آوار دریا؛ همراه ۱۳۴۹؛ انتشارات هیرمند؛ تهران؛

ص ۷۸

۱۶. احمد شاملو؛ ترانه‌های کوچک غربت؛ انتشارات مازیار؛ تهران؛

۱۳۵۹؛ ص ۱۲

۱۷. فومنی شیون، همان منبع؛ ص ۱۰۶

۱۸. حقوقی محمد؛ شعر زمان ما (۲)؛ گزینه اشعار مهدی اخوان ثالث؛

انتشارات نگاه؛ تهران؛ ۱۳۷۶؛ ص ۹۳

۱۹. صلاحی عمران؛ گریه در آب؛ انتشارات نیلوفر؛ چاپ دوم؛ ۱۳۷۵؛

چاپ آید؛ ص ۷۷

۲۰. شفیعی دکدنی محمدرضا، آئینه‌ای برای صداها؛ هفت دفتر شعر؛

انتشارات سخن؛ تهران؛ ۱۳۷۶؛ ص ۲۳

۲۱. شاهرختاش شهرام؛ خوابهای فلزی؛ ص ۲۸ و ص ۸۳

۲۲. شاهرختاش شهرام؛ خوابهای فلزی؛ ص ۲۸ و ص ۸۳

۲۳. سهیلی مهدی؛ چه کنم؟ دلم از سنگ که نیست؛ انتشارات سنایی؛

تهران؛ بهار؛ ۱۳۷۲؛ ص ۱۲۱

۲۴. شاملو احمد؛ آید؛ درخت و خنجره و خاطره؛ انتشارات

مروارید؛ چاپ پنجم؛ تهران؛ ۱۳۷۶؛ ص ۱۱۸

۲۵. احمدی محمدرضا، روزنامه شیشه‌ای؛

انتشارات طرفه؛ تهران؛ ۱۳۴۳؛ ص ۶۹

۲۶. صفارزاده طاهر؛ سفر پنجم؛ انتشارات

نوید؛ شیراز؛ ۱۳۵۶؛ ص ۹۹

۲۷. صفارزاده طاهر؛ حرکت و دیروز؛

انتشارات رواق؛ تهران؛ ۱۳۵۷؛ ص ۲۸

۲۸. احمدی محمدرضا؛ من فقط سفیدی اسب

چرا گر بیستم؛ انتشارات طاهراز؛ تهران؛ ۱۳۵۰؛ ص ۵۲

(نایاب)

۲۹. صفارزاده طاهر؛ گزینه اشعار؛ انتشارات نوید؛

شیراز؛ ۱۳۶۶؛ ص ۱۵۰

۳۰. شهرام شاهرختاش؛ خوابهای فلزی؛ ص ۲۶

۳۱. رجوع شود به شعر دیگه، م، راما؛ مجموعه

شعر دروغ؛ انتشارات سبز؛ تهران؛ ۱۳۷۵؛ ص ۲۹

۳۲. منطقی تبریزی احمد، مه‌آبادی بهمن؛ صدای شعر

امروز؛ انتشارات تلاش؛ تبریز؛ ۱۳۶۸؛ ص ۳۰۴

